

درس هفتم

در حقیقت عشق

فارسی دوازدهم درس هفتم «در حقیقت عشق»

۰۹۱۲ ۴۷۴ ۰۸۳۰

سین امینیان

<p>از جمله: از آنگونه، از دسته حسن: خوبی، نیکویی جمال: زیبایی، نیکویی کمال: کامل شدن، نهایت طالب: خواهان روحانی: دینی، مذهبی، مربوطه به عالم ملکوت جسمانی: منسوب به جسم جمال، کمال: جناس ناهمسان اختلافی جمال، کمال: سجع متوازی روحانی، جسمانی: تضاد یکی، کمال: تکرار</p>	<p>بدان که از جمله نام‌های حُسن یکی «جمال» است و یکی «کمال». و هرچه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال‌اند.</p> 
<p>جمال: زیبایی، قشنگی، نیکویی میلی: آرزویی، رغبت، تمایل، علاقه نیک: خوب، درست حسن: نیکویی که، به: جناس ناهمسان اختلافی</p>	<p>و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد؛ پس چون نیک اندیشه کنی، همه طالب حُسن‌اند و در آن می‌کوشند که خود را به حُسن رسانند مفهوم عبارت: زیبا پرستی</p>
<p>مطلوب: پسندیده، خواسته، خوشایند، مورد نظر دشوار: سخت وصول: رسیدن</p>	<p>و به حُسن - که مطلوب همه است - دشوار می‌توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود؛</p>
<p>آلّا: به جز، مگر / واسطه: علت، دلیل مأوا: پناه، پناهگاه / دیده: چشم روی ننماید: نشان ندهد به هر دیده روی نمودن: کنایه از جلوه‌گری دیده: مجاز از انسان به خود راه ندهد: اجازه ورود نمی‌دهد هر، به، عشق، و: تکرار ندهد، نکند، ننماید: سجع</p>	<p>آلّا به واسطه عشق، و عشق، هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده، روی ننماید. مفهوم عبارت: عشق رسیدن به حسن است</p> 

<p>محبت: دوستی، عشق، مهربانی، دلدادگی</p> <p>غایت: پایان، نهایت، فرجام</p> <p>خوانند: نامند</p> <p>خاص تر: برجسته تر</p> <p>معرفت: آگاهی، شناخت، دانش، فضیلت</p> <p>محبت، معرفت: سجع متوازن</p> <p>باشد، نباشد: تضاد</p> <p>محبت، عشق، معرفت، است، همه خاص تر: تکرار</p> <p>محبت، عشق، معرفت: مراعات نظیر یا تناسب</p>	<p>محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. و عشق خاص تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد. و محبت خاص تر از معرفت است؛ زیرا که همه محبتی معرفت باشد اما همه معرفتی، محبت نباشد.</p> 
<p>پایه: قاعده، اساس</p> <p>اول پایه: پایه اول</p> <p>سیم: سوم</p> <p>نتوان رسیدن: نمی توانیم برسیم</p> <p>عالم عشق: اضافه تشبیهی</p> <p>نردبان: استعاره از عشق (سیر و سلوک)</p> <p>تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد: تشبیه</p> <p>معرفت، محبت، عشق: مراعات نظیر</p> <p>اول، دوم، سیم: مراعات نظیر</p> <p>پایه، معرفت، محبت، عشق، است: تکرار</p>	<p>پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه، عشق. و به عالم عشق - که بالای همه است - نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.</p> 
<p>فی حقیقة العشق، شهاب الدین سهروردی</p>  <p>شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی</p>	<p>تاریخ ادبیات:</p> <p>شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک ابوالفتوح سهروردی، ملقب به شهاب الدین، شیخ اشراق، شیخ مقتول و شیخ شهید (۵۴۹- ۵۸۷ ق / ۱۱۵۴-۱۱۹۱ م) فیلسوف نامدار ایرانی اهل شهر سهرورد شهرستان خدابنده استان زنجان است.</p> <p>برخی از آثار سهروردی:</p> <p>المشارع و المطارحات - حکمة الاشراق - المبدء و المعاد - بستان القلوب - کتاب الصبر</p>

سودای عشق

<p>کسی را: برای کسی مسلم: ثابت، حتمی، یقین با خود نباشد: خد را رها کند ترک خود کند: خود را رها کند، وابسته نباشد ایثار: جانبازی، فداکاری رخت: بار و بنه ننهد: قرار ندهد با خود نباشد: کنایه از ترک تعلقات دنیوی ترک خود کردن: کنایه از رها کردن در عشق قدم نهادن: کنایه از عاشق شدن رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن سوختن: کنایه از نابود شدن، فنا شدن به رنگ خود گرداندن: کنایه از یکی شدن عشق مانند آتش است: تشبیه باشد، نباشد: تضاد جا، را، با- که، به: جناس ناهمسان اختلافی خود، عشق: تکرار عشق رخت نهد: تشخیص و استعاره</p>	<p>در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند. عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری ننهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند. مفهوم عبارت: رها شدن و</p> 
<p>کش: که برایش، که برای او سامان: میسر، درخور، رواج در عشق قدم نهادن: کنایه از عاشق شدن با جان بودن: کنایه از وابسته بودن نیست (وجود نداشتن)، نیست (اسنادی): جناس تام عشق، جان: تکرار</p>	<p>در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست کسی می تواند عاشق شود که برای او جان وجود نداشته باشد. با جان بودن نمی توان در عشق به سامان برسد. مفهوم بیت: فنا شدن در عشق</p>
<p>فرض: واجب / لابد: ناچار، ناگزیر واسطه: سبب / به نزدیک: نزد طالبان: جویندگان، خواهان / آمد: شد از بهر: از برای / این معنی: بنده را به خدا رساندن راه: استعاره از شناخت خدا بنده، خدا: مراعات نظیر</p>	<p>ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا برساند؛ پس عشق از بهر این معنی، فرض راه آمد. پس عشق برای رسیدن به خدا واجبات راه شد مفهوم عبارت: عشق بهر رسیدن به خدا</p>

<p>طالب: جوینده، خواهان نطلبد: درخواست نکند، جستجو نکند بی عشق چگونه زندگانی کند؟: استفهام انکاری حیات: زندگی می شناس: بشناس / می یاب: بیاب (فعل امر مستمر) عاشق، عشق: جناس افزایشی عاشق، عشق: اشتقاق عشق، بی عشق: تضاد حیات، ممات: تضاد عشق، بی عشق: تکرار</p>	<p>کار طالب آن است که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند! حیات از عشق می شناس و مَمات بی عشق می یاب.</p> 
<p>سودا: خیال، دیوانگی، اندیشه، شیدایی ارزد: ارزش دارد افزون آید: برتر باشد خودبین: مغرور، متکبر پرکین: کینه ور، پرکینه خودرای: خودخواه، لجباز، یک دنده، خودسر بی خودی: آشفتگی، بی حالی، بی اختیار بی رای: بی اندیشه، بی فکری سودا، زیرکی: تضاد دیوانگی، عقل: تضاد عشق، عاشق: جناس افزایشی عشق، عاشق: اشتقاق عاشق، عاشقی: اشتقاق</p>	<p>سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید. هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد، و خودرای بود. عاشقی بی خودی و بی رای باشد. مفهوم عبارت: بالاتر بودن عشق از عقل</p> 
<p>عالم پیر: عالم فرسوده، عالم کهنه هر کجا: هر جایی / برنایی: جوانی بادا: باشد (دعایی) سودایی: خیالی، شیدایی پیر، برنا: تضاد عاشق، عشق: جناس افزایشی و اشتقاق پیر، برنا - عشق، عاشق: مراعات نظیر در، هر: جناس ناهمسان اختلافی است (وجود دارد)، است (فعل اسنادی): جناس تام</p>	<p>در عالم پیر هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق سودایی است در این جهان کهنه هر جایی جوانی وجود دارد، خدا کند عاشق باشد زیرا که عشق خوش خیالی است. مفهوم بیت: توصیه به عاشق شدن</p> 

<p>قوت: غذا قرار: آرامش خود را بر میان زند: خود را در میان آتش اندازد چنان گرداند: از خود بی خود کند آتش عشق: تشبیه همه جهان آتش بیند: تشبیه عشق آتش است: تشبیه عشق، آتش، ندارد: تکرار پروانه: نماد از عاشق آتش، غیر آتش: تضاد ندارد، نداند: جناس ناهمسان اختلافی پروانه عشق آتش خورد: تشخیص عشق آتش، آتش عشق: آرایه قلب و عکس</p>	<p>ای عزیز، پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است. مفهوم عبارت: فنا شدن در راه عشق</p> 
<p>حدیث: سخن، روایت گوش دار: گوش کن روایت ذکر شده: آرایه تضمین دارد. عاشق، معشوق: اشتقاق محبت، حبیب: اشتقاق گفت، گوید: اشتقاق عاشق، بنده، چه: تکرار بخواهی، نخواهی: تضاد تو، ما: مراعات نظیر</p>	<p>این حدیث را گوش دار که مصطفی علیه السلام گفت: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشِقَهُ وَ عَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مُجِيبِي، وَ أَنَا عَاشِقُ لَكَ وَ مُجِيبُ لَكَ إِنْ أَرَدْتَ أَوْ لَمْ تُرِدْ» گفت: «او بنده خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محبت مایی، و ما معشوق و حبیب توایم [چه بخواهی و چه نخواهی]».</p>
<p>عین القضاة همدانی</p> 	<p>تاریخ ادبیات: عین القضاة همدانی با نام کامل عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی (۵۲۵-۴۹۲ هجری قمری) حکیم، نویسنده، شاعر، مفسر قرآن، محدث و فقیه ایرانی بود. او به زبانهای فارسی، عربی و زبان پارسی میانه آشنایی داشت و در عین حال در عرفان و تصوف در بالاترین جایگاه قرار داشته است. برخی از تألیفات رساله لوائح - تهمیدات یا تماهید به فارسی - زبده المعانی - رساله عرفانی - رساله جمالی</p>

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- متن درس، معادل معنایی برای قسمت‌های مشخص شده، بیابید.

بیم آن است کز غم عشقت سر بر آرد دلم به شیدایی *فخرالدین عراقی*

سودایی

درد هر کس را که بینی در حقیقت چاره دارد من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگریزم

لابر

فروغی بسطامی

۲- واژه‌های مهم املائی را در متن درس بیابید و بنویسید.

وصول	مطلوب	طالب حُسن	قوت	فرض
غایت	حیات	تمهیدات	عین القصات	مأوا

۳- به جمله‌های زیر و نقش دستوری واژه‌ها توجه کنید:

الف) عشق آزادی است

نهاد مسند فعل اسنادی

ب) برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند

نهاد مفعول مسند فعل

پ) عشق حقیقی دل و جان را پاک می‌گرداند

نهاد مفعول مسند فعل

در جمله‌هایی که با فعل اسنادی (است، بود، شد، گشت، گردید و ...) ساخته می‌شوند؛ «مسند» وجود دارد؛ مانند جمله «الف». در جمله مذکور، «مسند»، یعنی «آزادی» به «نهاد»، یعنی «عشق» نسبت داده شده است.

با برخی از فعل‌ها می‌توان جمله‌هایی ساخت که علاوه بر مفعول، دربردارنده «مسند» نیز باشند؛ مانند جمله‌های «ب» و «پ».

در جمله «ب» واژه «دیوانه» که در جایگاه «مسند» قرار گرفته است، درباره چگونگی «مفعول»، یعنی «عاشق» توضیح می‌دهد: در واقع می‌توانیم بگوییم: «عاشق، دیوانه است». در جمله «پ»، «مسند» یعنی واژه «پاک»، کیفیتی را به «مفعول»، یعنی «دل و جان» می‌افزاید؛ به بیان دیگر می‌توان گفت: «دل و جان، پاک است».

بنابراین جمله‌هایی نظیر «ب» و «پ» را می‌توان به جمله‌هایی با ساختار «نهاد + مسند + فعل» تبدیل کرد.

عمده فعل‌های این گروه عبارت‌اند از:

- «گردانیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»

- «نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدازدن»
 - «شمردن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»
 - «پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»
 توجه: در برخی از جمله‌ها، «مسند» همراه با «متمم» به کار می‌رود. کاربرد چنین جمله‌هایی در زبان فارسی اندک است؛ نمونه:

مردم به او دهقانِ فداکار می‌گفتند
 نهاد متمم مسند فعل

در جمله مذکور، «مسند» یعنی «دهقانِ فداکار»، دربارهٔ «متمم» (او) توضیحی ارائه می‌دهد؛ یعنی می‌توانیم بگوییم: «دهقانِ فداکار است.»

- اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه‌ای بیابید و بنویسید.
 الف) نهاد + مسند + فعل (عشق آتش است).

نهاد مسند فعل اسناری

نهاد + مسند + فعل (حُسن مطلوب همه است)

نهاد مسند فعل اسناری

ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل (همه محبت را، عشق خوانند)

نهاد مفعول مسند فعل

نهاد + مفعول + مسند + فعل (و او خود را ایثار عشق کند)

نهاد مفعول مسند فعل

قلمرو ادبی

۱- کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سرودهٔ زیر بررسی و مقایسه کنید.

بین آخر که آن پروانهٔ خوش چگونه می‌زند خود را به آتش

عطار

چو از شمعی رسد پروانه را نور درآید پرزنان پروانه از دور

در هر دو سروده و متن درس «پروانه» نماد یک عاشق واقعی این که در راه معشوق جان خود را فدا می‌کند. تمام زندگی او معشوق است و بدون او نمی‌تواند زندگی کند.

۲- برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

کنایه (رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن)

تشبیه (آتش عشق - عشق، همه خود آتش است)

سجع (از جمله نام‌های حُسن یکی جمال است و یکی کمال است)

قلمرو فکری

۱- سهروردی، شرط دست‌یابی به عالم عشق را چه می‌داند؟

اینکه انسان، نردبانی از معرفت و محبت برای خود بسازد؛ به عبارتی شرط دست‌یابی به عشق داشتن معرفت و محبت است.

۲- درک و دریافت خود را از عبارتهای زیر بنویسید.

الف) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقلها افزون آید.

درک و دریافت: برتری عشق بر عقل

ب) ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هرچه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان.

درک و دریافت: یعنی هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند داشتن آن برای عاشقان واجب است و راه های رسیدن به خدا

۳- دربارهٔ ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست

هوشنگ ابتهاج

به حُسن که مطلوب همه است دشوار می توان رسید؛ زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود الا به واسطهٔ عشق و عشق هر کسی را به خود راه ندهد.

ب) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

مهمد علی بهمنی

در عشق قدم نهادن کسی را مسلّم شود که با خود نباشد و ترک خود کند و خود را اینثار عشق کند.

پ) بی عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ یعنی اگر نباشی، کار دلم تمام است

هسین منزوی

وجود عاشق از عشق است، بی عشق چگونه زندگانی کند؟ حیات از عشق می شناس و ممات بی عشق می یاب.

ت) می تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب است

صائب تبریزی

و به حُسن - که مطلوب همه است - دشوار می توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود؛ الا به واسطهٔ عشق.

۴- (لطفاً یک سوال طرح نمایید).